

مقاله ۱۸۷

مصلوب شدن عیسی

پس از این که دو دزد را آماده کردند، سربازان، تحت فرمان یک افسر رومی، به سوی صحنهٔ مصلوب سازی راه افتادند. افسر رومی مسئول این دوازده سرباز همان افسری بود که شب قبل سربازان رومی را برای دستگیری عیسی به باغ جتسیمانی هدایت کرده بود. این یک رسم رومی بود که برای هر شخصی که بنا بود به صلیب کشیده شود چهار سرباز تخصیص دهند. پیش از آن که دو دزد را برای به صلیب کشیدن بیرون برند به آنها به طور کامل تازیانه زدند، اما عیسی را بیش از آن به طور فیزیکی تنبیه نکردند. افسر رومی بدون شک تصور نمود که وی به قدر کافی تازیانه خورده است، حتی پیش از محکومیتش.

دو دزدی که با عیسی مصلوب گشتند از یاران باراباس بودند و اگر وی به مناسبت عفو عید پسخ توسط پیلاطوس آزاد نمی شد بعداً با رهبر خود اعدام می شدند. عیسی بدین ترتیب به جای باراباس مصلوب گردید. آنچه را که اکنون عیسی در شرف انجام آن است، تسلیم به مرگ روی صلیب، مطابق خواست آزادانهٔ خود به انجام می رساند. در پیشگویی این تجربه، او گفت: «پدر مرا دوست دارد و زنده نگاه می دارد زیرا من مایلم جان خود را بدهم. اما من دوباره آن را باز پس خواهم گرفت. هیچ کس جان مرا از من نمی گیرد — من با اختیار خود آن را می دهم. من اختیار و قدرت دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را باز پس گیرم. من چنین فرمانی را از پدرم دریافت کرده‌ام.»

ساعت درست قبل از نه صبح بود که سربازان عیسی را از حیات کاخ فرماندار به جل جتا هدایت نمودند. آنها توسط بسیاری که مخفیانه نسبت به عیسی احساس دلسوزی می کردند دنبال می شدند. اما بیشتر نفرات این گروه دوپست نفره یا بیشتر، یا دشمنان او بودند یا آدمهای بیکارهٔ کنجکاو بودند که صرفاً مایل بودند از شوک تماشای مصلوب سازیها لذت ببرند. تنها تعداد اندکی از رهبران یهود رفتند مردن عیسی را روی صلیب نظاره کنند. آنها با دانستن این که او به وسیلهٔ پیلاطوس به سربازان رومی تحویل داده شده، و این که وی به مرگ محکوم شده بود، خود را با گرد همایی شان در معبد مشغول نگاه داشتند و در آنجا پیرامون این که با پیروان او چه باید کرد بحث می کردند.

۱- در مسیر جل جتا

سربازان بیش از ترک حیاط کاخ فرماندار تیر افقی صلیب را روی شانه‌های عیسی قرار دادند. رسم بود که مرد محکوم را مجبور کنند تیر افقی را به مکان مصلوب کردن حمل کند. چنین مرد محکومی تمامی صلیب را حمل نمی کرد، بلکه فقط تیر کوتاه تر را. قطعات دراز تر و عمودی تیر برای سه صلیب از پیش به جل جتا انتقال یافته بودند، و تاهنگام ورود سربازان و زندانیان آنها به طور محکم در زمین کاشته شده بودند. مطابق رسم افسر در پیشاپیش مردم حرکت می کرد، و تخته‌های سفید رنگ کوچکی را حمل می کرد که روی

آنها اسامی مجرمین و نوع جرمهایی را که به آنها محکوم شده بودند با زغال نوشته شده بود. برای دو دزد افسر رومی اطلاعیه‌هایی داشت که اسامی آنها را می‌داد و زیر آنها یک لغت، «دزد»، نوشته شده بود. رسم بود که پس از میخکوب کردن قربانی به تیر افقی و قرار دادن او در جای خود روی تیر عمودی، این اطلاعیه درست بالای سر مجرم به بالای صلیب میخکوب شود، تا تمامی شاهدان بدانند مرد محکوم به چه جرمی به صلیب کشیده می‌شود. نوشته‌ای که افسر رومی برای نصب روی صلیب عیسی حمل می‌کرد توسط خود پیلاتوس به زبانهای لاتین، یونانی و آرامی نوشته شده بود و معنی آن این بود: «عیسی ناصری — پادشاه یهود.»

برخی از مقامات یهود که هنگام نوشتن این اطلاعیه به وسیله پیلاتوس هنوز حضور داشتند به شدت بر علیه «پادشاه یهود» نامیدن عیسی اعتراض کردند. اما پیلاتوس به آنها یادآوری کرد که این اتهام بخشی از اتهامی بود که به محکومیت وی انجامید. وقتی یهودیان دیدند نمی‌توانند پیلاتوس را قانع سازند که تصمیمش را عوض کند، از او خواهش کردند که حداقل نوشته را به این شکل تغییر بدهد: «و گفت، من پادشاه یهود هستم.» اما پیلاتوس مصر بود. او نوشته را تغییر نمی‌داد. در برابر تمامی خواهشهای بیشتر فقط پاسخ داد: «آنچه را نوشته‌ام، نوشته‌ام.»

بر حسب معمول، رسم بود که از طریق طولانی‌ترین راه به جُل جتنا سفر شود تا تعداد کثیری از مردم بتوانند مجرم محکوم را ببینند، اما در این روز آنها از طریق سراسرت‌ترین مسیر به سمت دروازه دمشق حرکت کردند، که به سوی شمال از شهر خارج می‌شد، و با دنبال نمودن این جاده به زودی به جُل جتنا، مکان رسمی مصلوب سازی اورشلیم رسیدند. در آن سوی جُل جتنا ویلاهای ثروتمندان قرار داشتند، و در سمت دیگر جاده مقبره‌های بسیاری از یهودیان پولدار وجود داشتند.

مصلوب کردن یک شیوه یهودی تنبیه نبود. یونانیها و رومیها هر دو این روش اعدام را از فینیقیها یاد گرفتند. حتی هیروودیس با تمامی قساوتش مصلوب کردن را به کار نگرفت. رومیها هرگز یک شهروند رومی را مصلوب نکردند. فقط بردگان و مردمان تحت سلطه در معرض این شیوه ننگین مرگ قرار می‌گرفتند. در طول محاصره اورشلیم، درست چهل سال بعد از مصلوب کردن عیسی، تمامی جُل جتنا با هزاران هزار صلیب که هر روزه گلهای سرسید نژاد یهود روی آنها جان می‌باختند پوشیده گشت. به راستی یک حاصل هولناک از بذرافشانی این روز.

به تدریج که صف مرگ در امتداد خیابانهای باریک اورشلیم حرکت می‌کرد، بسیاری از زنان رئوف یهودی که سخنان مسرت‌بخش و شفقت‌آمیز عیسی را شنیده بودند و از زندگی مبتنی بر خدمت مهرآمیز او آگاه بودند، هنگامی که دیدند او را برای چنین مرگ خفت‌باری می‌برند، نتوانستند از اشک ریختن اجتناب کنند. همینطور که اواز کنار آنها عبور می‌کرد، بسیاری از این زنان گریه و زاری می‌کردند. و هنگامی که برخی از آنان حتی جرأت یافتند پهلو به پهلو او را دنبال کنند، استاد سر خود را به سوی آنها چرخانید و گفت: «دختران اورشلیم، برای من گریه نکنید، بلکه در عوض برای خود و فرزندانان گریه کنید. کار من تقریباً تمام شده است — من به زودی نزد پدرم خواهم رفت — اما لحظات مصائب هولناک برای اورشلیم تازه دارند آغاز می‌شوند. بنگرید، روزهایی می‌آیند که در آنها خواهید گفت: خوشا به حال زنان بی‌اولاد و آنهایی که پستانهایشان هرگز به فرزندانشان شیر نداده است. در آن روزها دعا خواهید کرد که صخره‌های تپه‌ها روی شما بیفتند تا از وحشت فلاکتان نجات یابید.»

این زنان اورشلیم به راستی در ابراز همدردی برای عیسی شجاع بودند، چرا که نشان دادن احساسات دوستانه برای کسی که برای مصلوب شدن برده می‌شد اکیداً خلاف قانون بود. جمعیت مجاز بودند فرد محکوم را تمسخر، استهزا و ریشخند کنند، اما ابراز هیچ گونه حس همدردی مجاز نبود. اگر چه عیسی از ابراز سمپاتی در این لحظه تاریک، هنگامی که دوستانش مخفی بودند قدردانی می‌کرد، مایل نبود که این زنان خوش قلب از طریق جرأت در نشان دادن دلسوزی برای او موجب ناخوشنودی مسئولان شوند. حتی در چنین لحظه‌ای عیسی کم به خود فکر می‌کرد و به فکر روزگاران هولناک غم‌انگیز آینده برای اورشلیم و تمامی ملت یهود بود.

همینطور که استاد در مسیر رفتن به مصلوب شدن کشان کشان حرکت می کرد، بسیار فرسوده شده و تقریباً از توان افتاده بود. او از هنگام شام آخر در منزل الیاس مرقس نه خوراک داشت و نه آب، و اجازه نیافته بود که از یک لحظه خواب بهره مند شود. به علاوه، تا لحظه محکومیتش جلسات پی در پی بازپرسی که با زدن خشونت آمیز تازیانه و عذاب فیزیکی و از دست دادن خون همراه بود ادامه یافته بود. روی تمامی اینها، اندوه روانی شدید او، فشار حاد روحی او و یک احساس وحشتناک تنهایی انسانی وجود داشت.

مدت کوتاهی پس از عبور از میان دروازه در مسیر خروج از شهر، همینطور که عیسی در حمل تیر افقی صلیب تلوتلومی خورد، نیروی فیزیکی او در یک دم از دست رفت و او زیر وزن بار سنگین خویش به زمین افتاد. سربازها سر او فریاد زدند و به او لگد زدند، اما او نتوانست بلند شود. هنگامی که افسر رومی این را دید، چون می دانست که عیسی تا آن لحظه چه تحمل کرده بود، به سربازان دستور داد دست بردارند. سپس به رهگذری به نام شمعون از اهالی قیروان دستور داد تیر افقی صلیب را از شانه های عیسی بردارد و او را مجبور ساخت آن را برای باقی راه به سوی جل جتا حمل کند.

این مرد، شمعون، تمام راه را از قیروان، در شمال آفریقا، آمده بود تا در عید پسخ شرکت کند. او به همراه سایر قیروانیها درست در خارج از دیوارهای شهر توقف کرده بود و عازم رفتن به مراسم مذهبی معبد در شهر بود که افسر رومی به او فرمان داد صلیب عیسی را حمل کند. شمعون طی ساعات مرگ استاد روی صلیب، در آنجا پرسه می زد و با بسیاری از دوستان و دشمنان او صحبت می کرد. بعد از برخاستن عیسی از مرگ و پیش از ترک اورشلیم، او یک ایماندار شجاع نسبت به بشارت پادشاهی خداوند گردید، و هنگامی که به منزل بازگشت، خانواده اش را به پادشاهی آسمانی رهنمون گشت. دو پسر او، اسکندر و روفس، آموزگاران بسیار مؤثر بشارت جدید در آفریقا شدند. اما شمعون هرگز پی نبرد که عیسی که وی بارش را حمل می کرد و آن معلم یهودی که روزگاری با پسر آسیب دیده او دوست بود، یک نفر بودند.

مدت کوتاهی بعد از ساعت نه بود که این گروه مرگ به جل جتا رسیدند، و سربازان رومی به کار میخکوب کردن دو دزد و پسرانسان به صلیبهای مربوطه شان مشغول شدند.

۲- مصلوب سازی

سربازان در ابتدا بازوان استاد را با ریسمان به تیر افقی بستند، و سپس دستان او را به چوب میخکوب کردند. هنگامی که این تیر افقی را روی تیر عمودی بالا بردند، و بعد از این که آن را به طور محکم به تیر عمودی صلیب میخکوب کردند، پاهای او را بستند و با استفاده از یک میخ دراز که هر دو پا را سوراخ کرد به چوب میخکوب کردند. تیر عمودی یک میخ بزرگ داشت که در ارتفاع مناسب نصب شده بود و به صورت گونه ای زمین برای تحمل وزن بدن به کار گرفته می شد. صلیب بلند نبود. پاهای استاد فقط در حدود سه فوت از زمین فاصله داشت. از اینرو او قادر بود تمام آنچه را که در باره او با تمسخر گفته می شد بشنود و به طور آشکار حالت صورت تمامی کسانی را که چنان بی فکرانه او را استهزا می کردند ببیند. و همچنین آنهایی که حضور داشتند می توانستند تمامی آنچه را که عیسی در طول این ساعات شکنجه مداوم و مرگ آهسته می گفت به آسانی بشنوند.

رسم بود که تمامی لباسهای آنهایی را که بنا بود به صلیب کشیده شوند در می آوردند، اما چون یهودیان نسبت به در معرض دید قرار گرفتن بدن لخت انسان بسیار مخالف بودند، رومیها همیشه یک لباس مناسب برای پوشانیدن کمر به پایین برای تمامی اشخاصی که بنا بود در اورشلیم به صلیب کشیده شوند تهیه می کردند. از این رو بعد از این که لباسهای عیسی را در آوردند، پیش از این که او را روی صلیب قرار دهند بدین صورت به او جامه پوشانیدند.

مصلوب سازی به این سبب به کار گرفته می‌شد که یک تنبیه رنج‌آور و طولانی انجام شود. قربانی گاهی اوقات تا چندین روز نمی‌مرد. احساس قابل ملاحظه‌ای بر علیه مصلوب سازی در اورشلیم وجود داشت، و اجتماعی از زنان یهودی وجود داشت که همیشه نماینده‌ای به مصلوب سازیها به منظور عرضه شراب آمیخته با مواد مخدر به قربانی برای کاهش رنج او می‌فرستادند. اما هنگامی که عیسی این شراب مسکن را چشید، اگر چه بسیار تشنه بود، از نوشیدن آن امتناع کرد. استاد این را برگزید که هشیاری انسانی خود را تا لحظه آخر حفظ کند. او مایل بود که با مرگ ملاقات کند، حتی در این شکل ظالمانه و غیر انسانی، و از طریق تسلیم داوطلبانه به تجربه کامل بشری بر آن چیره شود.

پیش از این که عیسی روی صلیب قرار داده شود، دودزد روی صلیبهای خود جای داده شده بودند و در تمامی مدت به جلادان خود دشنام می‌دادند و روی آنها تف می‌انداختند. تنها سخنان عیسی، در حالی که او را به صلیب می‌خکوب می‌کردند، این بود که «پدر آنها را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» اگر چنین افکاری از جانفشانی مهربانانه محرک اصلی زندگی سراسر خدمت عاری از خودخواهی او نبود نمی‌توانست چنان با بخشندگی و محبت برای جلادانش وساطت کند. ایده‌ها، انگیزه‌ها و آرزوهای مادام‌العمر به وضوح در یک بحران آشکار می‌شوند.

بعد از این که استاد روی صلیب بالا کشیده شد، افسر رومی عنوانی را بر بالای سرش می‌خکوب کرد که به سه زبان چنین خوانده می‌شد: «عیسی ناصری — پادشاه یهود.» یهودیان از این توهین آشکار به شدت خشمگین شدند. اما پیلاتوس به خاطر رفتار گستاخانه آنها آزرده خاطر شده بود. او احساس کرد که مرعوب و تحقیر شده بود، و به این شیوه دست به انتقامی حقیرانه زد. او می‌توانست بنویسد «عیسی، یک یاغی.» اما به خوبی می‌دانست که چگونه این یهودیان اورشلیم حتی از اسم ناصریه هم نفرت داشتند، و مصمم بود بدین طریق آنها را تحقیر کند. او می‌دانست که آنها همچنین با دیدن این که این ناصری اعدام شده «پادشاه یهود» نامیده شود بسیار خشمگین می‌شوند.

سیاری از رهبران یهود هنگامی که اطلاع یافتند چگونه پیلاتوس با قرار دادن این برنوشته روی صلیب عیسی در صدد ریشخند کردن آنها برآمده بود با شتاب عازم جل جتا شدند، اما جرأت نکردند سعی در برداشتن آن نمایند زیرا سربازان رومی نگهبانی می‌دادند. این رهبران که قادر نبودند نوشته را بردارند با جمعیت قاطعی شدند و حداکثر تلاش خود را به عمل آوردند تا موجب برانگیختن ریشخند و استهزا شوند، که مبادا کسی به نوشته توجه جدی نماید.

یوحنا ی رسول، با مریم مادر عیسی، روت و یهودا درست بعد از این که عیسی به موقعیت خود روی صلیب بالا برده شده بود، و درست در هنگامی که افسر رومی داشت عنوان را بالای سر استاد می‌خکوب می‌کرد، به صحنه وارد شدند. یوحنا تنها نفر در میان یازده حواری بود که مصلوب کردن عیسی را مشاهده کرد، و حتی او نیز در تمامی لحظات حاضر نبود، زیرا او بعد از این که مادر عیسی را به صحنه آورد شتابان به اورشلیم رفت تا مادر خود و دوستان او را بازگرداند.

عیسی با دیدن مادر و برادر و خواهرش در کنار یوحنا لبخند زد، اما چیزی نگفت. در این اثنا چهار سربازی که به مصلوب ساختن استاد گمارده شده بودند، مطابق رسم، لباسهای او را در میان خود تقسیم کرده بودند، یکی صندلها، یکی دستار، یکی شال کمر و چهارمی ردا را برداشت. فقط پیراهن یا یک جامه بی درز باقی ماند که تا نزدیکی زانوهای می‌رسید و باید چهار قسمت می‌شد، اما وقتی سربازان دیدند که چه لباسی غیر عادی بود، تصمیم گرفتند برای آن قرعه کشی کنند. عیسی در حالی که آنها لباسهای او را تقسیم می‌کردند به پایین به آنها نگرست، و جماعت ناخرد او را مورد تمسخر قرار دادند.

خوب شد که سربازان رومی لباسهای استاد را تصاحب نمودند. در غیر این صورت، اگر این لباسها به دست

پیروان او می افتاد و سوسه می شدند به پرستش خرافی آن دست زنده. استاد مایل بود پیروانش هیچ چیز مادی را به زندگی او در زمین مربوط ن سازند. او می خواست فقط خاطره یک زندگی بشری را که وقف ایده آل والای معنوی تخصیص یافتن به انجام خواست پدر شده است برای نوع بشر باقی گذارد.

۳- آنهایی که مصلوب کردن عیسی را دیدند

در حدود ساعت نه و نیم این صبح جمعه عیسی به صلیب آویخته شد. پیش از ساعت یازده بیش از یک هزار نفر گرد آمده بودند تا این صحنه مصلوب شدن فرزند انسان را مشاهده کنند. در سرتاسر این ساعات هراس انگیز گروههای بزرگ نادیدنی یک جهان در سکوت ایستادند، ضمن این که به این پدیده خارق العاده مرگ خالق چشم دوخته بودند که در قالب مخلوق، حتی خفت بارترین مرگ یک مجرم محکوم، می مرد.

در طول مصلوب کردن عیسی مریم، روت، یهودا، یوحنا، سالومه (مادر یوحنا) و یک گروه از ایمانداران بی آرایش زن شامل مریم همسر کلویا و خواهر مادر عیسی، مریم مجدلیه و ربکا که زمانی از اهالی سفوریس بود طی لحظات مختلف در نزدیکی صلیب ایستاده بودند. اینها و سایر دوستان عیسی در حالی که شکیبایی و پایداری عظیم او را مشاهده می کردند و به درد و رنج شدید او چشم دوخته بودند، آرامش خود را حفظ نمودند.

بسیاری از عابریان سرهای خود را تکان می دادند و با سرزنش او می گفتند: «تویی که معبد را می خواستی خراب کنی و سه روزه آن را مجدداً بنا کنی، خودت را نجات ده. اگر تو پسر خدایی، چرا از صلیب پایین نمی آیی؟» به همین ترتیب برخی از حکمرانان یهودا و را مسخره می کردند و می گفتند: «او دیگران را نجات داد ولی نمی تواند خودش را نجات دهد.» دیگران می گفتند: «اگر تو پادشاه یهود هستی، از صلیب پایین بیا، و ما به تو ایمان خواهیم آورد.» و سپس آنها و را بیشتر استهزا کردند و گفتند: «او اطمینان داشت که خداوند او را نجات خواهد داد. او حتی ادعا نمود که پسر خداست — اکنون به او بنگرید — بین دو دزد به صلیب کشیده شده است.» حتی دو دزد نیز از او خرده گرفته و او را مورد ملامت قرار می دادند.

از آنجا که عیسی به طعنه های آنها پاسخ نمی داد، و چون ظهر هنگام این روز ویژه تدارک نزدیک می گشت، تا ساعت یازده و نیم صبح بیشتر جمعیت تمسخرگر و استهزا کننده آنجا را ترک کرده بودند و کمتر از پنجاه نفر در صحنه باقی ماندند. سربازان در حالی که برای نظاره طولانی مرگ عیسی استقرار می یافتند اکنون برای خوردن ناهار و نوشیدن شراب ارزان و ترش خود آماده می شدند. همینطور که آنها شراب خود را می آشامیدند، جرعه ای به عیسی تعارف کردند و گفتند: «درود و خوش اقبالی! به پادشاه یهود.» و از بر خوردن بردبارانه استاد نسبت به استهزا و تمسخرشان شگفت زده شدند.

هنگامی که عیسی دید آنها می خوردند و می نوشند به پایین به آنها نگاه کرد و گفت: «من تشنه ام.» هنگامی که رئیس نگهبانان شنید عیسی می گوید «من تشنه ام»، قدری شراب را از بطری اش برداشت و اسفنج آغشته به شراب را در انتهای یک نیزه قرار داده، آن را به سوی عیسی بالا برد تا او لبهای خشک شده اش را تر نماید. عیسی قصد داشت بدون استفاده از نیروی فوق طبیعی اش زندگی کند و به همین ترتیب برگزیده به صورت یک انسان معمولی روی صلیب بمیرد. او به صورت یک انسان زندگی کرده بود، و می خواست به صورت یک انسان نیز بمیرد و خواست پدر را به انجام رساند.

۴- دزد روی صلیب

یکی از دزدان از عیسی خرده گرفت و گفت: «اگر تو پسر خدا هستی، چرا خودت و ما را نجات نمی دهی؟» اما

هنگامی که عیسی را ملامت نمود، دزد دیگر که بارها آموزش‌شهای عیسی را شنیده بود گفت: «آیا تو از خدا هم نمی‌ترسی؟ آیا نمی‌بینی که ما حقاً به خاطر اعمال خود رنج می‌بریم، اما این مرد به ناحق رنج می‌برد؟ بهتر است ما برای گناهان خود بخشش و برای ارواح خود نجات بطلبیم.» وقتی عیسی این گفتار دزد را شنید، رو به سوی او کرد و لبخندی تأییدگونه زد. هنگامی که فرد تبهکار دید عیسی به او رو کرده است، جرأت یافته، شعله کم سوی ایمانش را تقویت کرد و گفت «ای خداوند وقتی که وارد پادشاهیت می‌شوی مرا به یاد آور.» و سپس عیسی گفت، «به یقین امروز به تو می‌گویم که تو روزی با من در بهشت خواهی بود.»

استاد در حین درد شدید مرگ انسانی وقت داشت به اعتراف ایمان دزد ایمان آورده گوش فرا دهد. هنگامی که این دزد تقاضای نجات نمود نجات یافت. او بارها پیش از این در ایمان آوردن به عیسی در تنگنا قرار داشت، اما فقط در این ساعات آخر هشیاری با تمامی وجود به آموزش عیسی رو آورد. این دزد وقتی که نحوه روبرو شدن عیسی با مرگ را روی صلیب دید، دیگر نتوانست در برابر این ایقان مقاومت کند که این پسر انسان به راستی پسر خداوند بود.

در طول این بخش از ایمان‌آوری و پذیرش دزد به داخل پادشاهی توسط عیسی، یوحنا ی رسول غایب بود. او به داخل شهر رفته بود تا مادرش و دوستان وی را به صحنه مصلوب‌سازی بیاورد. لوقا متعاقباً این داستان را از افسر محافظ رومی که ایمان آورده بود شنید.

یوحنا ی رسول دو سوم قرن بعد از وقوع مصلوب ساختن عیسی آنطور که این حادثه را به خاطر می‌آورد پیرامون آن سخن گفت. نگاشته‌های دیگر بر مبنای بازگویی افسر رومی که در خدمت بود بودند. او به دلیل آنچه که دید و شنید متعاقباً به عیسی ایمان آورد و به مشارکت کامل در پادشاهی بهشت در زمین وارد گشت.

این مرد جوان، دزد نادم، توسط آن کسانی که چنین حرفه دزدی را به عنوان یک اعتراض مؤثر وطن پرستانه بر علیه ستم سیاسی و بی‌عدالتی اجتماعی ارج می‌نهند به یک زندگی خشونت‌آمیز و تبهکارانه کشیده شده بود. و این نوع آموزش به اضافه اشتیاق به ماجراجویی بسیاری از جوانان خوش نیت را به نام‌نویسی در این دسته‌های بی‌باک سرفقار رهنمون ساخت. این مرد جوان به باراباس به صورت یک قهرمان نگاه کرده بود. اکنون او دید که اشتباه کرده است. اینجا در روی صلیب او در کنارش یک مرد به راستی بزرگ، یک قهرمان حقیقی را دید. در اینجا یک قهرمانی بود که غیرت او را برانگیخت و بالاترین ایده‌های حرمت نفس اخلاقی او را الهام بخشید و تمامی ایده‌آلهای شهامت، مردانگی و دل‌آوری وی را احیا نمود. در هنگام نگرستن عیسی، در قلب او یک حس شدید دوست داشتن، وفاداری و بزرگی راستین پدیدار گشت.

و اگر هر شخص دیگری در میان جمعیت استهزا کننده تولد ایمان را در درون روحش تجربه کرده بود و از عیسی درخواست بخشش می‌کرد، با همان ملاحظه مهرآمیز مورد پذیرش واقع می‌شد که نسبت به دزد ایمان آورده به نمایش گذارده شد.

درست بعد از این که دزد توبه کرده قول استاد را شنید که روزی در بهشت ملاقات خواهند کرد، یوحنا از شهر بازگشت و مادر او و یک گروه حدوداً دوازده نفره زنان ایماندار را با خود آورد. یوحنا در کنار مریم مادر عیسی قرار گرفت تا از او حمایت کند. پسر او یهودا در سمت دیگر ایستاد. همینطور که عیسی به این صحنه نگاه می‌کرد هنگام ظهر بود و به مادرش گفت: «زن، پسر را بنگرا» و رو به سوی یوحنا کرد و گفت: «پسر، مادرت را بنگرا» و سپس خطاب به هر دو گفت: «مایلم که این مکان را ترک کنید.» و لذا یوحنا و یهودا مریم را به خارج از جل‌جتا هدایت کردند. یوحنا مادر عیسی را به مکانی که او در اورشلیم مانده بود برد و سپس به صحنه مصلوب‌سازی شتافت. بعد از عید پسخ مریم به بیت صیدا بازگشت و آنجا برای باقی زندگی طبیعی خود در خانه یوحنا زندگی

کرد. مریم بعد از مرگ عیسی کمتر از یک سال زندگی کرد. بعد از این که مریم آنجا را ترک کرد، زنان دیگر به فاصله کوتاهی کنار گرفتند و تاجان سپردن عیسی روی صلیب مراقب او بودند و هنگامی که بدن استاد برای دفن پایین آورده شد هنوز در کنار ایستاده بودند.

۵- ساعت آخر روی صلیب

مدت کوتاهی بعد از ساعت دوازده آسمان به دلیل دانه‌های ریزش در هوا تیره گشت، اگر چه وقوع چنین پدیده‌ای در فصل زود هنگام بود. مردم اورشلیم می‌دانستند که این به معنی آمدن یکی از آن طوفانهای داغ بادی شن از صحرای عربستان بود. پیش از ساعت یک آسمان آنقدر تاریک گشت که خورشید ناپدید شد و باقیمانده جمعیت شتابان به سوی شهر بازگشتند. هنگامی که استاد مدت کوتاهی بعد از این ساعت جان سپرد، کمتر از سی نفر حضور داشتند، تنها سیزده سرباز رومی و یک گروه تقریباً پانزده نفره از ایمانداران. این ایمانداران همگی زن بودند، به جز دو تن، یهودا برادر عیسی و یوحنا زبیدی، که پیش از جان سپردن استاد به صحنه بازگشت.

مدت کوتاهی بعد از ساعت یک، در میان تاریکی فزاینده طوفان شدیدش، عیسی شروع به از هوش رفتن نمود. آخرین کلمات ترحم آمیز، بخشنده و پندآمیز او گفته شده بود. آخرین آرزوی او — پیرامون مراقبت از مادرش — بیان شده بود. در طول این ساعت نزدیکی مرگ، ذهن انسانی عیسی به تکرار بسیاری از سطور متون عبرانی به ویژه مزامیر متوسل گشت. آخرین فکر هشیار عیسی انسان درگیر تکرار قسمتی از کتاب مزامیر، که اکنون به عنوان مزبور بیست، بیست و یک و بیست و دو شناخته می‌شود، در ذهنش گردید. در حالی که لبان او اغلب تکان می‌خوردند، ضعیفتر از آن بود که بتواند کلمات را به زبان آورد، و این سطور را که به خوبی از حفظ می‌دانست از ذهنش عبور می‌کردند. تنها گاهی اوقات کسانی که در نزدیکی او ایستاده بودند برخی از کلماتی را که به زبان آورد شنیدند، مثل: «می‌دانم که خداوند برگزیده خود راجات خواهد داد»، «دست تو تمامی دشمنان مرا خواهد یافت»، «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» عیسی حتی برای یک لحظه کمترین تردیدی به خود راه نداد که مطابق خواست پدر زندگی کرده بود، و هرگز شک نکرد که اکنون جان خود را در جسم مطابق خواست پدرش داشت می‌داد. او احساس نکرد که پدر او را ترک کرده است. او صرفاً داشت در حالی که از هوش می‌رفت بسیاری از متون عهد عتیق را از حفظ می‌گفت و در میان آنان این مزبور بیست و دو را که با «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» شروع می‌شود وجود داشت. و این یکی از سه متنی بود که آنقدر واضح گفته شد که توسط آنهاپی که در کنار او ایستاده بودند شنیده شد.

آخرین تقاضایی که عیسی انسان از دوستان خود نمود در حدود ساعت یک و نیم بود، هنگامی که برای بار دوم گفت: «تشنه‌ام»، و همان افسر نگهبان دوباره لبان او را با همان اسفنج آغشته در شراب ترشیده که آن روزها عموماً سرکه نامیده می‌شد خیس نمود.

بر شدت طوفان شن افزوده شد و آسمان به طور فزاینده تاریک گردید. هنوز سربازان و گروه کوچکی از ایمانداران در کنار ایستاده بودند. سربازان در نزدیکی صلیب خم شده و جمع شده بودند تا از خود در برابر شن پرنده محافظت کنند. مادر یوحنا و دیگران از یک فاصله در جایی که تا اندازه‌ای زیر یک صخره برآمده پناه گرفته بودند نظاره می‌کردند. هنگامی که استاد سرانجام نفس آخر خود را کشید، در پای صلیبش یوحنا زبیدی، برادرش یهودا، خواهرش روت، مریم مجدلیه، و ربکا که روزی از اهالی سیفوریس بود، حضور داشتند. درست پیش از ساعت سه بود که عیسی با یک صدای بلند فریاد زد: «تمام شد! پدر من روحم را به دستانتان تو

می‌سپارم.» و هنگامی که بدین ترتیب سخن گفت، سرش را خم نمود و تقلاهی حیات را رها ساخت. وقتی که افسر رومی دید چگونه عیسی مرد، بر سینه خود کوبید و گفت: «این به راستی یک مرد درستکار بود. او حقیقتاً یک پسر خدا باید می‌بود.» و از آن ساعت شروع به ایمان آوردن به عیسی نمود.

عیسی شاه‌گونه مرد — همانطور که چنین زندگی کرده بود. او آزادانه به پادشاهی خود اعتراف کرد و در سرتاسر آن روز سوزناک بر وضعیت مسلط باقی ماند. او بعد از این که امنیت رسولان برگزیده خود را تأمین نمود از روی میل به سوی مرگ حقارت‌بار خود رفت. او خردمندانه خشونت مشکل‌آفرین پطرس را مهار نمود و چنین تدارک دید که یوحنا تا پایان وجود انسانی‌اش در کنارش باشد. او طبیعت واقعی خود را به شورای عالی جنایتکار یهود آشکار نمود و به پیلاطوس منبع اتوریته مطلق خود را به عنوان یک فرزند خداوند یادآوری نمود. او با حمل صلیب خود رهسپار جل‌جتا شد و اعطای مهرآمیز خود را با واگذاری روح به دست آمده انسانی خود به پدر آسمانی به پایان رسانید. بعد از چنین حیاتی — و در لحظه چنین مرگی — استاد به راستی می‌توانست بگوید: «تمام شد.»

چون این روز آمادگی برای عید پسخ و سبت، هر دو، بود یهودیان نمی‌خواستند این بدن‌ها در جل‌جتا به حال خود باقی بمانند. لذا نزد پیلاطوس رفته و درخواست کردند که پاهای این سه مرد شکسته شوند، که کارشان تمام شود، تا بتوانند از صلیب‌هایشان پایین کشیده شوند و پیش از غروب آفتاب به داخل گودال دفن انداخته شوند. وقتی پیلاطوس این تقاضا را شنید، فوراً سه سرباز را برای شکستن پاها و کشتن عیسی و دو دزد اعزام نمود. هنگامی که این سربازان به جل‌جتا رسیدند، به همان صورت با دو دزد عمل کردند، اما با شگفتی زیاد عیسی را مرده یافتند. با این وجود برای این که از مرگ او اطمینان یابند، یکی از سربازان نیزه خود را به پهلوی چپ او فرو نمود. اگر چه این عادی بود که قربانیان مصلوب سازی حتی برای دو یا سه روز روی صلیب زنده دوام آورند، درد جانکاه فوق‌العاده احساسی و اندوه عمیق معنوی عیسی در اندکی کمتر از پنج ساعت و نیم به زندگی انسانی او در جسم پایان داد.

۶- بعد از مصلوب شدن

در میان تاریکی طوفان شن، در حدود ساعت سه و نیم، داوود زبیدی آخرین قاصدان را فرستاد تا خبر مرگ استاد را برسانند. او آخرین پیکها را به منزل مرتا و مریم در بیت عنیا، جایی که تصور می‌کرد مادر عیسی با سایر اعضای خانواده خود در آنجا توقف نموده است، فرستاد.

بعد از مرگ استاد، یوحنا زنی را که مراقب یهودا بود به منزل الیاس مرقس فرستاد. آنها روز سبت در آنجا ماندند. یوحنا که خود تا این هنگام به خوبی برای افسر رومی شناخته شده بود در جل‌جتا ماند تا این که یوسف و نیقودیموس با حکمی از طرف پیلاطوس که به آنان اجازه بردن بدن عیسی را می‌داد وارد صحنه شدند.

بدین ترتیب یک روز جانگداز و غم‌انگیز برای یک جهان پهناور به پایان رسید، جهانی که هزاران فرشته آن به واسطه دیدن صحنه تکان‌دهنده مصلوب ساختن فرمانروای محبوب خود که در جسم بشری ظاهر شده بود به خود لرزیدند. آنها به دلیل این نمایش بی‌رحمی انسانی و گمراهی بشری مبهور شده بودند.